

حاجت که من به پیغمبر گفتم این شخصی بود که نسبت با صاحب رسول
 صلی الله علیه و سلم یعنی علی و عثمان رضی الله عنهما چنان است
 میگفت من در آن ملک رضی الله عنه بودم و غایب بودم آن شخص خبر خود را در
 بیرون مسجدی که شنیده بودم و خود میسر در آنجا بود میان جمعی مردم نشسته
 آن شخص از جای خود برخاست و میسر در آنجا و آن شخص او را در آن
 در زیر سینه خود گرفت و بر زمین می مالید تا بگفت **این شخص است**
بن الحسین رضی الله عنهما روایت است که فرمود که ابراهیم بن اسحاق
 الخرقی و ابی در بنه بود هر روز بجهت ما را نزد یک بنی عرب میبرد
 و در ابراهیم بن علی رضی الله عنه می افشاند و ناسخه ای گفت در یکی از
 بجهت آن مقام از مردمان برآمده بود من به بلوی بنی سیر افتادم و در آنجا
 شدم دیدم که قبر رسول صلی الله علیه و سلم شکافت و از آنجا مردی برآمد
 آمد جامه های سفید پوشیده هر گفتم ای ابو عبید الله ترا
 اند و کهن می سازد آنچه این شخص میگوید بگفتم بانی گفتم چندان
 نمودر ایگشتی و به این که خدای تعالی با وی چه میکند چون چشم
 بگشاید و می دگر علی میسر و از بالا میسر میبندد و هر دو را **در آن روز**

بنی سیر از آنجا میسر میبندد و هر دو را در آن روز
 بنی سیر از آنجا میسر میبندد و هر دو را در آن روز
 بنی سیر از آنجا میسر میبندد و هر دو را در آن روز

دی امام دهم